

● نقطه شروع

اوایل اسفندماه سال هزار و سیصدو هفتادوشش. تهران. «آژانس شیشه‌ای» قسمت اعظم جایزه‌های جشنواره‌ی فجر را ربوده است. همه از دیدن فیلم در حیرت‌اند. بعضی به دفاع از آن برخاسته‌اند و بعضی دیگر بی‌وقفه آن را می‌کوبند. بعضی آن را ادامه‌ی درست و سینمایی «جامعه‌ی مدنی» می‌دانند و بعضی می‌گویند این فیلم مخالف جامعه‌ی مدنی است. گروهی عقیده دارند که فیلم علیه مردم است و گروهی دیگر این عقیده را رد می‌کنند. اظهارنظر درباره‌ی فیلم بحث داغ همه‌ی محافل است. هر کس، از هر طیفی و با هر اندیشه‌ای درباره‌ی «آژانس شیشه‌ای» نظر می‌دهد. آدم‌های سیاسی، غیرسیاسی، نظامی و غیرنظامی صفحات روزنامه‌ها و مجله‌ها را به خود اختصاص داده‌اند. در این میان اما «ابراهیم حاتمی‌کیا» به عنوان کارگردان و کسی که می‌داند چرا «آژانس شیشه‌ای» ساخته شد، پرسش‌ها را پاسخی نمی‌دهد. بعضی پرسش‌ها را هم پاسخی ناکافی می‌دهد. هنوز کسی نمی‌داند چه خبر است. جو «آژانس شیشه‌ای» تهران را پر کرده و کارگردان که به نظر می‌رسد از کار خود راضی است تصمیم می‌گیرد سنت سینمای ایران را زیر پا بگذارد و ادامه‌ی «آژانس شیشه‌ای» را بسازد: «آژانس شیشه‌ای ۲».

● یک، دو، سه

ماجرا از آن جا آغاز می‌شود که «حاتمی‌کیا» می‌کوشد فیلم بعدی‌اش از جایی شروع شود که «آژانس شیشه‌ای» به پایان رسیده است. پیش از آن او در «خاکستر سبز» فیلم را از جایی شروع کرده بود که «از کرخه تا راین» تمام می‌شد. این شباهت اما چندان آشکار نبود، خصوصاً این که قصه‌ی دو فیلم شباهتی به هم نداشت. بنابراین «آژانس شیشه‌ای ۲» می‌توانست کار متفاوتی هم در سینمای «حاتمی‌کیا» و هم در سینمای ایران باشد. «آژانس شیشه‌ای» جایی به پایان می‌رسد که پس از همه‌ی جنگ و جدل‌های لفظی و گروه‌گان‌گیری در آژانس مسافرتی کاکتوس، با وساطت «احمد کوهی» (یک ماه‌مور امنیتی که از دوستان حاج کاظم بوده است)، «عباس» و «حاج کاظم» به هواپیمای لندن می‌رسند اما پیش از آن که هواپیما به مقصد برسد، درست پس از آن که سال تحویل می‌شود، «عباس» جانباز جنگی، چشم از دنیا می‌بندد و «حاج کاظم» سال نو را به او تبریک می‌گوید. آن چه «حاتمی‌کیا» از ادامه‌ی «آژانس شیشه‌ای» می‌خواهد، فیلمی بدون شخصیت «عباس» است. «عباس» رفته و نمی‌توان او را برگرداند بنابراین نقطه‌ی اصلی فیلمنامه باید «حاج کاظم» باشد. مسأله اما این جاست که در «آژانس شیشه‌ای» شخصیت «عباس» دیدنی‌تر، باورپذیرتر و حتی واقعی‌تر است. بنابراین نبود او به نوعی ضربه‌ای جبران‌ناپذیر است.

صحنه‌ای از فیلم
موج مرده ساخته
ابراهیم حاتمی‌کیا

وقایع نگاری یک موج مرده





صورت می‌گیرد و کاظم از مسعود حمایت می‌کند، وقتی هنوز به ترکیه نرسیده‌اند مسعود احساس می‌کند باید سری به ایران بزند، همسر آینده‌ی او همان دختر اروپایی است.

● کاظم یا مسعود؟

طرح «حانمی‌کیا» این بار سیاسی شده، شاید درد دل‌ها و نامه‌اش به روایت فتح باعث شده که وجه پلیسی آن کم‌رنگ شود و به سوی سیاسی بودن پیش رود. ما این سیاسی بودن، آفت طرح هم هست. از سویی قرار ملاقات دو نظامی برای مبادله اطلاعات جذاب است و حمله مردان مسلح و به قتل رسیدن یکی از طرفین جذاب‌تر. اما اندکی بعد این مساله فراموش می‌شود و رابطه‌ی عاشقانه میان مسعود و دختر اروپایی جای آن را می‌گیرد. در واقع خود «حانمی‌کیا» هم نتوانسته سیاسی بودن صرف آن را تحمل کند، بنابراین آن را به گونه دیگری تغییر داده. گونه‌ایی که آن هم موفق نیست.

● بخشی از یک یادداشت

[...] موضوع کلی این طرح، تحلیل و تبیین بین دو نسل فعال و زنده در جامعه می‌باشد که هر کدام در بستر و شرایط خاصی رشد کرده‌اند و شاید در تاریخ کم‌تر این چنین موقعیتی پدید آید که دو نسل بی‌درپی، با فاصله زمانی نه چندان زیاد، چنین نقاط اختلاف، اشتراک و افتراق داشته باشند. نسل اول خود را بانی انقلاب و جنگ می‌داند و معتقد به حفظ آن است و نسل دوم چنین احساسی را برای انقلاب و جنگ ندارد، چرا که در شکل‌گیری و حفظ آن سهیم نبوده است.

این دو نسل، پدر و فرزند، هر کدام به مقتضای زمانی‌شان یکی بر منطق «اشداء علی الکفار» و دومی، «رحماء بینهم» عمل می‌کنند و اکنون وقت آن است که نوع سومی هم شکل بگیرد.

[موج‌مرده، صفحه ۲۴]

● تهران، پاریس

اواخر اردیبهشت ماه سال هژراوسیسید و هفتادوهفت، پس از صحبت‌های حضوری با «سیف‌الله داد» و «محمدحسین یزتک» و جلب موافقت آن‌ها «حانمی‌کیا» و «اسیدپارهم اصغرزاده» به فرانسه می‌روند. «حانمی‌کیا» می‌خواهد تا در این سفر دریابد که ایرانیان چه موقعیتی دارند و رفتارشان چگونه است. از همین جاست که «اصغرزاده» تصمیم می‌گیرد این ماجرا را به یک فیلم مستند بدل کند. «توقیع‌نگاری یک فیلمنامه ناتمام» حاصل آن سفر است. آن چه توجه «حانمی‌کیا» را جلب می‌کند این است که بخشی از ایرانیان، زبان اصلی‌شان فرانسوی است و فارسی زبان دوم آن‌هاست. از سوی دیگر در همان یام،

● یک فیلم پلیسی؟

طرح اولیه‌ی «حانمی‌کیا» ظاهری این گونه دارد: هواپیما به خاطر آن که «عباس» چشم از دنیا بسته به لندن نمی‌رود. «حاج کاظم»، «احمد کوهی» و جنازه‌ی عباس در فرودگاه پاریس فرود می‌یابد. به اصرار «احمد کوهی»، «حاج کاظم» همراه با جنازه‌ی عباس از هواپیما خارج می‌شوند. «حاج کاظم» به هتل می‌رود. در راه با مردی آشنا می‌شود که خود را «حیب» می‌نامد. «حیب» شبیه عباس است و به این دلیل «حاج کاظم» به او اعتماد می‌کند. آن دو با هم به یک کافه می‌روند. ناگهان پلیسی از راه می‌رسد و «حاج کاظم» را دستگیر می‌کند اما خبری از حیب نیست. پلیس بازرسی از «حاج کاظم» می‌خواهد که سریع‌تر خاک فرانسه را ترک کند. وقتی او به هتل برمی‌گردد، «سلحشور» را می‌بیند «سلحشور» و او به یاد انتقال می‌گیرد و «حاج کاظم» را باعث مرگ «عباس» می‌داند. هر دو اندکی بعد به سراغ جنازه‌ی عباس در سردخانه می‌روند. آن‌جا سلحشور از شاگرد سابق‌اش، حیب می‌گوید که قصد دارد با اقدامات تروریستی‌اش ایران را در مقابل یک عمل انجام شده قرار دهد. «حاج کاظم» می‌فهمد که حیب قصد دارد یکی از شاهزاده‌های سعودی را به قتل برساند و ایران را عامل این قتل معرفی کند... آیا این طرح یک فیلم پلیسی نیست؟

تصویری از فیلم موج‌مرده

● از حانمی‌کیا به روایت فتح

عزیزان روایت فتح!

حقیر نه علاقه‌ای به کار پلیسی دارم و نه این کار را پلیسی خواهم کرد. این فقط شرایطی به دست‌مان خواهد داد که بحث‌هایی اساسی شکل بگیرد و کاظم در موقعیتی قرار گرفته تا با همکاری سلحشور حیب را به داخل کشور بیاورند. [...] شاید این سؤال مطرح شود که چرا اژانس ۲ باید خارج از مرزها ادامه یابد؛ آیا نمی‌توان این بحث‌ها را در داخل ایران ایجاد کرد؟ واقعیت این است که مدت‌ها روی این موضوع فکر کردیم و تصور این که بتوان این بحث را در داخل سیستم ادامه داد به نظرمان بعید و خارج از حوزه‌ی واقعیت آمد. البته با زبان انکن حقیر این بحث طولانی‌تر از آن است که در این چند سطر بگنجد. ولی خوشبختانه بحث دیپلماسی، نگاه جهانی و وضعیت کنونی ایران، همه و همه بحث داغی است که خارج از کشور جای طرح دارد و می‌توان صریح‌تر و واضح‌تر مطرح کرد. در خاتمه دوباره تصریح می‌کنم این نوشته یک پیش‌فرض است، چه بسا به جای یک شاهزاده‌ی عرب، یک مسئول ایرانی به قصد سخنرانی و یا حضور در اروپا می‌تواند عامل این تنش درونی شود.

[موج‌مرده، از فکر تا فیلمنامه، فرهنگ کاوش، صفحه ۲۱]

● فیلم سیاسی، نه فیلم پلیسی

طرح بعدی از این قرار است: کاظم به پاریس می‌رود تا با یک فرماندهی نظامی عراقی که از کنشورش گریخته دیندار کند. قرار است این دیندار درباری مکانی باشد که سال‌ها قبل نیروی‌های کاظم و فرماندهی عراقی، در آن جا با هم نبرد کرده‌اند. در میانه‌ی دیندار، فرماندهی عراقی خود را یک مأمور معذور در جنگ معرفی کند و کاظم عصبانی می‌شود. کمی بعد که صحبت‌ها دوباره شروع شده، مردان مسلحی وارد می‌شوند و تیراندازی می‌کنند. عراقی جان‌بجا می‌میرد. مترجم آن‌ها هم کشته می‌شود و کاظم فرار می‌کند. کاظم می‌خواهد از فرانسه خارج شود، بنابراین بسیاری به نام مسعود سراغ او می‌یابد تا او را به ترکیه ببرد و پول هنگفتی به حیب بزند. هر تویی آن‌ها با دختری اروپایی آشنا می‌شوند. جدالی‌هایی در راه

شده‌اند. نامه با «جنگی سخت میان چند قایق تندرو با چند هلی کوپتر آمریکایی، جنگی نابرابر» شروع می‌شود. عنوان‌بندی‌ای که او توضیح می‌دهد کما بیش همین چیزی است که اکنون در «موج‌مرده» می‌توان دید. طرح قصه در اصل همان است که «افخمی» و «آرابایی» پسند نکرده‌اند اما این بار جزئیاتی هم در کار است. فرار است ماجرا از روز یکم شهریور ۱۳۸۹ آغاز شود. یعنی باز هم سی سال پس از آغاز جنگ. حالت معمولار فیلم اما به مذاق خود «حاتمی‌کیا» خوش نمی‌آید. «احساس می‌کنم فیلم شکل پلیسی به خود گرفته است و این شکل مطلوبی نیست. کاش می‌شد به شرایطی می‌رسیدیم که مطلوب من باشد.» [موج‌مرده، صفحه ۶۱]

● دُن کیشوت

ایده‌هایی به ذهن «حاتمی‌کیا» متبادر می‌شود که بدیع‌ترین آن‌ها این است: «۱. بد نیست این قهرمان، اهل سوار کاری باشد. شبانه‌تی به دُن کیشوت زمانه، شاید در حد یک عکس». به این خواهیم رسید که او این نام را چگونه استفاده می‌کند اما این عکس، عملاً به یک عکس متحرک بدل می‌شود. فیلمی که پسر سردار درباره‌ی او می‌سازد. در طرحی که او با کمک آنیلا پسیمانی می‌نویسد، نام پسر، «حبیب» می‌شود. پسر که کار تصویربرداری نیروی دریایی سپاه را هم به‌عهده دارد، روزی با فیلم‌ها ناپدید می‌شود. حاجی، پدرش، می‌فهمد که آن فیلم‌ها قرار است در یک جشنواره کوچک فرانسوی به‌نمایش درآید. حاجی در اثر حادثه‌ای مفقود می‌شود و همه گمان می‌کنند شهید شده. روز نمایش فیلم حبیب، هنگامی که خبرنگاری سرگرم گفت‌وگو با اوست، حاجی به او حمله می‌کند و کتک‌اش می‌زند. اما پلیس دستگیرش می‌کند. پس از آزادی، پدر و پسر گفت‌وگو می‌کنند و در می‌یابند که همدیگر را نمی‌شناسند. از آن‌جا که حبیب حاضر نیست فیلم‌اش را از جشنواره بیرون بیاورد، حاجی او را به هتل می‌برد و با دستمال و حوله و طناب می‌بندد. مادر هم از ایران می‌رسد و حق را به حاجی می‌دهد. حبیب هم ظاهراً حرف آن‌ها را قبول می‌کند. هر سه به ایستگاه مترو می‌روند یک دفعه حبیب فرار می‌کند اما حاجی به او می‌رسد و هر دو جلوی قطار می‌افتند.

● مثلث

فیلمنامه‌ی مثلثی در خرداد ۷۸ به پایان می‌رسد و اعضای مدرسه کارگاهی فیلمنامه‌نویسی آن را می‌خوانند و نظر می‌دهند. همه آن‌ها معمولاً ایرادهایی را نسبت به آن وارد می‌دانند. این که شخصیت حبیب شعاری و بی‌پشتوانه است. این که دُن کیشوت نباید مطرح شود، این که اساس مشکل جوهر قصه است، این که فاطمه (مادر) شبیه یهودا شده است و بالاخره این که کار حبیب ساده‌لوحانه است. «ابراهیم حاتمی‌کیا»، «مثلث» را به کناری گذاشت و سراغ قصه‌ای شمیمه آن رفت.

● خوان هشتم

به خواهش «ابراهیم حاتمی‌کیا» سعید عقیقی، طرح و فیلمنامه‌ی دیگری می‌نویسد. یک رستم و سهراب امروزی براساس تقابل شخصیت‌ها. اما «خوان هشتم» چندان به مذاق «حاتمی‌کیا» خوش نمی‌آید. او مجذوب داستان «مثلث» است و دوست دارد همان درون مایه شکل درستی پیدا کند. این بار اما نوار ویدیویی «دُن کیشوت» باید پاک شود تا تصاویر امنیتی ایران در اختیار دولت فرانسه قرار نگیرند. چیزی که خود او در این میان کشف می‌کند این است که «یک چیزی این وسعاً دارد فنا می‌شود، وارد شدن در آن عرصه‌ها قصه را به شرایط

«احمد رضایی» پسر بزرگ سردار «محسن رضایی» فرمانده وقت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به ذبی رفت و از طریق این کشور پنهانده ایالات متحد آمریکا شد. این موضوع باعث شد «حاتمی‌کیا» نقشی ویژه برای نسل جوان در فیلمنامه‌اش قائل شود. اما شکاف میان دو نسل باید به‌گونه‌ای تحلیل می‌شد. نام «سیدمحمد بهشتی»، «محسن رضایی»، «عبدالکریم سروش»، «عطاءالله مهاجرانی»، «حاج آقا پروازی»، «فریدزاده»، «ماشاءالله شمس‌الواعظین»، «فریدون وردی‌نژاد»، «عباس عبدی»، «مسعود بهنود» و «الهی قمشهای» در یادداشت‌های او نشان از آن دارد که این مسأله یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های او در حین نوشتن فیلمنامه بوده است.

● روبان قرمز، نه آژانس شیشه‌ای

پس از بازگشت «حاتمی‌کیا» از پاریس، به‌خاطر مهم‌بودن طرح اولیه، او دست به ساخت «روبان قرمز» می‌زند. فیلمی که هیچ شباهتی به آن طرح ندارد و اصلاً سی سال پس از آغاز جنگ را پیش‌بینی می‌کند. با موفقیت «روبان قرمز» در جشنواره فجر «حاتمی‌کیا» دوباره درصدد آن برمی‌آید که به سراغ آن طرح برود. وقته میان طرح اولیه با فکرهای بعدی، فرصت خوبی است که قصه تغییر کند. کار او این است که در ابتدا قصه‌ای مناسب پیدا کند.

● هدف: ناوگان آمریکا

در طرح بعدی «حاتمی‌کیا»، کاظم طرح حمله به ناوگان آمریکا را می‌ریزد. کار به خوبی پیش می‌رود اما خبر می‌رسد پدرش به پاریس رفته و در رادیوها اعلام کرده که به آمریکا پناهنده خواهد شد. کاظم عصبی می‌شود و اعلام می‌کند در قبال جنازه پدرش مژدگانی می‌دهد. اما همسرش، فاطمه، پسرشان روح‌الله را زنده می‌خواهد. کاظم با قایقی به سوی دبی می‌رود ولی آمریکایی‌ها قایق او را می‌زنند. کاظم زنده می‌ماند و با پاسپورتی جعلی به پاریس می‌رود. پدرش را پیدا می‌کند و با هم از شکاف نسل‌ها حرف می‌زنند. طرح فیلمنامه به مذاق «بهروز افخمی» و «محمود آرابایی» خوش نمی‌آید و این‌به‌نظر «حاتمی‌کیا» نه تنها بدنیست که خوب هم هست، بنابراین دوباره دست به کار می‌شود و دوباره می‌نویسد. یکی برای «مهدی کریمی» و یکی برای «منوچهر محمدی». نامه او به محمدی مفصل‌تر و تصویری‌تر است. توضیح دارد و گاهی سکاس‌ها تمام و کمال توضیح داده

تصویری از فیلم موج‌مرده



درباره جنگ این قدر بی اعتبار بودم که آقایان هر وقت خواستند مرا زمین بزنند؟ دلم می خواست مراسم سوزاندن فیلم را انجام دهم تا دیگر فیلمی وجود نداشته باشد. دوستان نظامی گناهی ندارند. آن‌ها نگران توهین به سپاه هستند اما تفکر حاکم بر این دوستان به سال ۵۷ تعلق دارد. آن‌ها از من انتظار نگاهی حماسی دارند، در حالی که نگاه من به زندگی، نگاهی تراژیک است. وقتی ما می‌دانیم که برای انقلاب و جنگ زحمت کشیده‌ام و چریک این انقلاب بوده‌ام چنین رفتاری بشود، با دیگران چه رفتاری خواهد شد؟»

● حرف‌ها و حدیث‌ها و یک نمایش

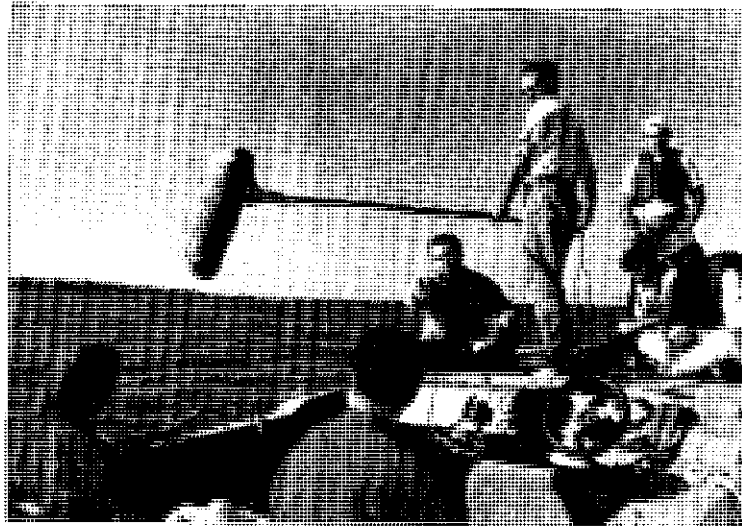
خصوصی

ماجرای ما به همین جا ختم نشد. حرف‌های «حاتمی‌کیا» شروع حرف‌های دیگران هم بود. یکی از چهار فرمانده ارتش سپاه که تصمیم به توقیف فیلم گرفته بودند، اعلام کرد: «نگاه «حاتمی‌کیا» به جنگ برخلاف نگاه تهیه‌کنندگان فیلم است. فیلم تصاویری غیرواقعی از جنگ و رزمندگان را نشان می‌دهد و طبیعی است که تهیه‌کنندگان جلوی نمایش آن را بگیرند. فکر می‌کنم این مشکل از آن‌جا آغاز شده که طرفین از همان ابتدا نظرهایشان را بیان نکرده‌اند و فرض را بر این گذاشته‌اند که نگاه هر کدام به مقوله جنگ برای طرف مقابل منطقی و پذیرفتنی است.»

«بهرروز افخمی» هم در اظهار نظری گفت: «در مورد موج‌مرده چون خود آن‌ها [روایت فتح] سرمایه‌گذاری کرده‌اند انتظار بیش‌تری داشتند و شاید انتظار اختیار یا اعمال قدرت بیش‌تری را هم داشتند و شاید فکر می‌کنند بیش از موقعی که تهیه‌کننده فیلم نیستند می‌توانند اختیار داشته باشند.» بحث‌ها و جدل‌ها ادامه یافت تا جشنواره به پایان رسید. در مراسم اختتامیه، «مجید مجیدی» جایزه‌اش را به «ابراهیم حاتمی‌کیا» تقدیم کرد و «عطاءالله مهاجرانی» در سخنان کوتاهی به دفاع از «حاتمی‌کیا» پرداخت. قرار بر آن بود که روز بیست‌وهفتم بهمن ماه نمایش خصوصی فیلم برای «جمعی از مسؤولان و دست‌اندرکاران امور فرهنگی کشور» در تالار اندیشه حوزه هنری ترتیب داده شود، اما این برنامه به مرکز آفرینش‌های هنری کانون پرورش فکری انتقال یافت. چرا که مدیران حوزه هنری به احترام «حاتمی‌کیا» که مخالف نمایش فیلم بود مراسم را لغو کرده بودند. چند اتوبوس در آن محل حاضر شدند و مهمان‌ها را به محل جدید بردند.

● موج‌مرده به نمایش درمی‌آید

خبر نمایش «موج‌مرده» پس از همه اتفاق‌ها و جدل‌ها باز هم داغ و جنجالی بود. خبرهای رسیده حکایت از آن داشت که نمایندگان مؤسسه فرهنگی هنری تماشا یعنی محمدعلی قلی‌زاده، احمدرضا درویش و منوچهر شاهسواری درصدد آن هستند که سهام شرکت «حاتمی‌کیا» را از او بخرند و طرف حساب روایت فتح قرار بگیرند. هفته‌نامه‌ها و روزنامه‌ها مدام خبر می‌دادند که مذاکراتی در حال صورت گرفتن است. تا این که رسماً اعلام شد این مؤسسه علاوه بر خرید سهام «حاتمی‌کیا»، پخش فیلم را هم به عهده گرفته است. تبلیغات فیلم رسماً از اواسط مهرماه در سطح تهران شروع شد و سینماهای گروه قدس، انونس فیلم را بخش کردند. با همه این‌ها بعضی عقیده دارند تا مردم «موج‌مرده» را روی پرده سینما ندیده‌اند نمی‌توان گفت که فیلم رفع توقیف شده است. اما همه اعلام نشان از این آزادی دارد و حاتمی‌کیا هنوز دارد کار می‌کند، فیلم بعدی خود را می‌سازد و برای فیلم قبلی‌اش دل می‌سوزاند.



سختی از فهم نزدیک می‌کند که بعداً نمی‌توانیم از آن به سلامت خارج شویم. باید از زبان قصه‌گویی خارج نشویم.» [موج‌مرده، صفحه ۱۹۲]

صحنه‌ای از
پشت صحنه
فیلم موج‌مرده

● موج‌مرده

اواسط پاییز سال ۷۲ و سیصد و هفتاد و هشت «موج‌مرده» کم‌کم به نتیجه می‌رسد. قرار نیست فیلم «دن کیشوت» چندان مزاحم باشد یا مدام به چشم بیاید. مسأله تقابل پدر و پسر هر چند جزو اصلی‌ترین مایه‌های فیلم است اما مهم‌ترین آن‌ها نیست. پدر قرار است از سوی مقامات بالا توبیخ شود و پسرش هم او را تحقیر کند و نهایتاً یک تنه به مضاف ناو آمریکایی برود. اما «دن کیشوت» بودن او به چشم می‌آید. چه در فیلم کوتاه پسرش و چه زمانی که روبه‌روی ناو آمریکایی می‌ایستد. مفهوم «دن کیشوت» از ذهن «حاتمی‌کیا» پاک نشده است.

● یک، دو، سه: مناظره

وقتی پس از پایان یافتن جشنواره هجدهم فجر، روزنامه عصر آزادگان با چاپ عکسی از «موج‌مرده» نوشت که نبود این فیلم باعث شد «حاتمی‌کیا» غایب بزرگ آن جشنواره شود، کسی باور نمی‌کرد که یک سال بعد چنان اتفاق‌هایی برای این کارگردان بیفتد.

شنبه یازدهم بهمن ماه سال هزار و سیصد و هفتاد و نه، ساعت ده صبح، سینما استقلال تهران؛ جایی که قرار است سینمای اهالی مطبوعات باشد. «ابراهیم حاتمی‌کیا» با کیسه‌ای پر از پرتیبوهایی قیچی شده وارد سینما می‌شود. این یک جلسه عادی مطبوعاتی نیست. قرار است او حرف‌هایش را بزند و رییس هیات مدیره روایت فتح هم اگر پاسخی داشت ارائه کند. مرووری بر حرف‌های حاتمی‌کیا در آن روز چندان خالی از فایده نیست:

۱. «قاعدتاً صاحب و سرمایه‌گذار فیلم باید از اثر تولید شده حمایت کند اما در مورد موج‌مرده چنین نشده است. خودم عضو هیات مدیره روایت فتح هستم و تصور می‌کنم دوستان دیگری در رده‌های بالای سپاه موافق نمایش فیلم نیستند. ۲. وقتی اصلاحیه‌ها اعمال شد، تهیه‌کننده اعلام کرد که نباید اسم روایت فتح روی فیلم باشد. با این شرایط نمی‌دانم دیگر کوتاه کردن فیلم چه معنایی داشت؟ آن‌ها با این کار مراسم له کردن من را تکمیل کردند. پس از ساختن ده فیلم جنگی هنوز هم فکر می‌کنم دفاع مقدس تمام نشده است. دوستان، یازدهمین فیلم مرا تحمل نکردند. آیا پس از ساختن ده فیلم